

قشر بندی اجتماعی در کشورهای سوسیالیستی

قشر بندی اجتماعی در کشورهای سوسیالیستی ترجمه و اقتباسی است از کتاب "سرانجام نابرابری" (The End of Inequality) نوشته "دیوید لین" (David Lane). آنچه این مقاله را از بسیاری نوشته‌ها متمایز میکند، برداشت بی طرفانه نویسنده از مسائل جامعه‌های سوسیالیستی است و با اینکه محدود به کشورهای اتحاد جماهیر شوروی و مجارستان است، اما نویسنده پدیده‌هایی را مورد بررسی و سنجش قرار داده که می‌تواند عمومیت داشته و در برگیرنده واقعیت‌های جامعه‌های سوسیالیستی باشد. نویسنده سعی بر آن داشته که بخشی از واقعیت‌های اجتماعی - اقتصادی جامعه بعد از انقلاب اکتبر روسیه را تحلیل کند و چگونگی توزیع درآمد، سلسله مراتب و امتیازات، منزلت شغلی و اجتماعی، نابرابریهای زنان و نابرابریهای قومی و ماهیت نابرابریهای طبقاتی، تحرک‌های اجتماعی و منشاء اجتماعی را مورد بررسی قرار دهد.

این گفتار، فشرده و اقتباسی از کتاب یاد شده است که آقای "دکتر مهرداد رهسپار" استاد دانشگاه آنرا ترجمه کرده است.

۱ - نظام اجتماعی روسیه پیش از انقلاب

اجتماع روسیه در اواخر قرن گذشته و اوایل قرن کنونی با هیچیک از صور نوعی شیوه‌های تولید همانند نبود، بلکه آمیخته‌ئی بود از عوامل و خصوصیات وجه تولید فئودالی و شیوه تولید سرمایه‌داری که در عین حال به وجه تولید آسیایی نیز گرایشهایی داشت. در آن دوران شکل عمده تولید از نوع تولید محصولات کشاورزی در نظامهای بهره برداری فئودالی بود، یعنی در بخش عمده تولید در اجتماعات روستایی که

نامه پژوهشکده
سال چهارم، شماره ۲-۱
بهار و تابستان ۱۳۵۹

اربابان فئودال بر آن حکومت میکردند انجام میگرفت. این عناصر فئودالی، مبنای قدرت طبقه حاکم و حکومت نزارها را تشکیل میدادند. در همان زمان سرمایه داری صنعتی نیز در حال شکوفایی بود، چنانکه راه آهن سراسری و صنایع بزرگ در روسیه برپا شده بود. اما ویژگی توسعه اقتصادی در روسیه آن بود که از بکسو طبقه سرمایه دار ملی که مالک وسایل و ابزارهای تولید صنعتی باشد، بسیار کوچک و ضعیف بود و از سوی دیگر طبقه کارگر جدید صنعتی در جامعه پدید آمده بود. بورژوازی روسیه کوچک و بی تاثیر و غیر فعال بود و رشد صنعتی زیر نظر و حمایت دولت صورت میگرفت. چنانکه بخش بزرگی از صنایع با در اختیار دولت بود و یا به سرمایه داران خارجی تعلق داشت که بنوبه خود زیر چتر حمایتی دولت بودند. شمار کارگران صنعتی حدود ۲/۵ میلیون نفر تخمین زده میشد. در حالیکه جمعیت کشور نزدیک به ۱۴۰ میلیون نفر بود، با آنکه بخش صنایع کوچک بود، اما قسمت عمده آرا واحدهای بزرگ صنعتی تشکیل میداد و ۵۳ درصد کارگران روسی در کارخانههایی که بیش از ۵۰۰ نفر کارگر داشتند کار میکردند، در حالیکه در همان زمان ۳۲ درصد کارگران آمریکایی در اینگونه کارگاهها مشغول بکار بودند. کارگران صنعتی که زمینههای روستایی داشتند، در احزاب مارکسیست متشکل شده بودند و احزاب میانه رو و سنیکاهای کارگری بسیار ضعیف بودند. یکی از دلایل این وضع مع تشکیل هرگونه انجمن رسمی و قانونی از سوی دولت بود و از اینرو نیروهای کارگری به احزاب غیر قانونی که مارکسیست های انقلابی آنها را رهبری میکردند، می پیوستند.

۲ - تحلیل جامعه شناسان شوروی از تحولات روسیه

در این میان کار برد نظریه "مارکس" (Marx) در باره تحولات اجتماعی به دو گونه بود. از یکسو مارکسیستهای با اصطلاح کلاسیک که "منشویک" (Menshevik) نامیده میشوند بر آن بودند که باید سیر تحولات اجتماعی با رشد سرمایه داری ادامه پیدا کند و پس از توسعه نظام سرمایه داری و رشد کامل نیروهای تولید صنعتی و افزایش قدرت نیروهای کارگری راه برای تحول بسوی نظام سوسیالیستی هموار شود. حال آنکه مارکسیستهای تندرو که "بلشویک" (Bolshevik) خوانده میشدند چنین باور داشتند که هم اکنون باید دست به انقلاب زد و در انتظار توسعه صنعتی بوسیله بورژوازی ننشست. پس از آنکه گروه دوم پیروز شد و دیکتاتوری پرولتاریا را اعلام کرد، طبقه کارگران صنعتی را از نظر سیاسی بعنوان طبقه حاکم معرفی نمود. اما جاههتی که پرولتاریا بر آن حکومت نمیکرد هنوز یک نظام سوسیالیستی نبود، چراکه هنوز نیروهای تولید آنچنان پیشرفت نکرده بودند که شرایط لازم و کافی برای استقرار نظام سوسیالیستی را فراهم سازند. از اینرو وظایفی که

در برابر حزب حاکم قرار داشت دو چیز بود، یکی برانداختن نظام طبقاتی موجود و دیگر پدید آوردن نظام رابط اجتماعی تازه‌ئی که شایسته نظم سوسیالیستی باشد.

پدینگونه جامعه شناسان شوروی چهار مرحله، متمایز تاریخی در توسعه و تحول جامعه شوروی بدست داده‌اند:

یکم، از اکتبر ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۵ که مرحله انقلاب اجتماعی است.

دوم، از ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۶ که سالهای توسعه صنعتی به شیوه سوسیالیستی است.

سوم، از ۱۹۳۶ تا ۱۹۵۶ که دوران نخستین سازندگی سوسیالیستی است.

چهارم، از ۱۹۵۶ تا زمان حاضر که مرحله دوم سازندگی سوسیالیستی است که میتوان آنرا سازندگی جامعه کمونیستی نامید.

از دیدگاه نظریه مارکسیستی لنینی این چهار مرحله را میتوان در دو مرحله خلاصه کرد که در واقع دو جامعه متمایز را تشکیل میدهند: یکی دوران دیکتاتوری پرولتاریا که از انقلاب کبیر تا سال ۱۹۳۶ بطول میانجامد و دیگری دوران سازندگی سوسیالیستی که از ۱۹۳۶ آغاز شده و تا زمان کنونی ادامه دارد. اساس این تمایز بر آنستکه دیکتاتوری پرولتاریا با کشاکش طبقاتی مشخص میشود، در حالیکه در عصر سوسیالیسم کشاکش طبقاتی در میان نیست.

مرحله اول - دوره انقلاب اجتماعی

ضرورت برقراری دیکتاتوری پرولتاریا در دوران نخست آن بود که پرولتاریا به‌مراهی دهقانان از عملیات ضد انقلابی جبهه متحد بورژوازی و اریستوکراسی جلوگیری کند.

اقداماتی که در این دوره بعمل آمد بیشتر برای از میان برداشتن نظام طبقاتی دوران پیش از انقلاب بود که هنوز دوام داشت. ابتدا صنایع بزرگ و سپس صنایع کوچک (کارگاههای مکانیزه با بیش از ۵ نفر کارگر و کارگاههای معمولی با بیش از ۱۰ کارگر) ملی اعلام شد. این اقدام با الغای وراثت، نخستین حمله برای براندازی طبقات بورژوا و مالکان ارضی بود. همه القاب و عناوین و درجات اجتماعی نیز از میان رفت. بسیاری از کارگزاران بلند پایه دولتی نیز برکنار شدند و دولت از کلیسا بکلی جدا شد. حتی اعضای طبقه حاکم سابق از کلیه حقوق اجتماعی محروم شدند و در نتیجه دیگر آنها نمی‌توانستند رای بدهند و به عضویت حزب کمونیست در آیند. اراضی بزرگ نیز میان روستائیان تقسیم شد. در آمد طبقات مرفه بسیار کاهش یافت و خانه‌های آنان در اختیار کارگران فرار گرفت و در دوران جیره‌بندی پایین‌ترین سهم با آنان تعلق گرفت. این دوره در واقع دوران ستیزه و کشاکش طبقاتی و به بیان درست‌تر دوران تحول و دگرگونی نظام طبقاتی بود. همراه با

این اقدامات کارهای سازنده‌ئی نیز برای توسعه آموزش فرزندان کارگران، برابری دستمزدها اعطای حقوق برابر به زنان و کاهش فاصله‌های طبقاتی بعمل آمد. با اینهمه هنوز بازمانده‌های مالکیت خصوصی در میان صاحبان کارگاههای کوچک، دکانداران و بخصوص در میان روستائیان صاحب زمین دیده می‌شد.

مرحله دوم - دوره رشد صنعتی و ایجاد مزارع اشتراکی

سیاست "استالین" (Stalin) در مرحله دوم، صنعتی کردن کشور و ایجاد مزارع اشتراکی بود. ایجاد مزارع اشتراکی "کلخوذا" کار دشواری بود. اینکار از ۱۹۲۹ شروع شد و در ۱۹۳۸ پایان گرفت. در این سال ۹۳/۵ درصد خانوارهای روستایی در مزارع اشتراکی گردآمده بودند. اینکار به بهای اعدام و تبعید حدود ۵ میلیون کشاورز روسی تمام شد.

صنعتی کردن کشور در دو برنامه پنجساله از ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۲ و از ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۷ عملی شد. رشد سریع صنایع (حدود ۲۰ درصد در سال) تحول اساسی در ساخت شغلی پدید آورد و کارکنان صنایع را در این دهه از کمتر از ۴ میلیون نفر به بیش از ۱۵ میلیون نفر افزایش داد. همچنین نسبت جمعیت شهرنشین از ۱۹ درصد در سال ۱۹۲۹ به ۳۳ درصد در سال ۱۹۴۰ رسید.

مسئله اساسی در این دوره آن بود که چگونه مشاغل گوناگون که تا کنون در دست عوامل زمیندار و سرمایه‌دار بود، بدست پرولتاریا سپرده شود و در مرحله انتقالی از تجربه صاحبان مشاغل نیز استفاده شود. در مورد نخست به آموزش سریع کارگران برای احراز مشاغل گوناگون پرداختند و در مورد استفاده از صاحبان مشاغل که از طبقات بورژوا زمیندار بودند، به ترور و ایجاد ترس و وحشت میان آنان روی آوردند.

بطور کلی تحولاتی که در این دو دوره پدید آمد بی‌آمدهای زیر را در بر داشت: یکم اینکه تحول اساسی در نظام قشری اجتماعی پدید آورد. بدین معنی که نظام طبقاتی قدیمی را از میان برد و نظام تازه‌ئی پی افکند. در نظام تازه اشراف زمیندار، سرمایه‌داران و روستائیان مرفه "کولاکها" از میان رفتند و قشرهای تازه‌ئی جای آنان را گرفتند. دوم اینکه، فراگرد صنعتی شدن نیازمند استفاده از قشرهای آموزش دیده و آموزش پذیر بود که تا حد زیادی در تعدیل سیاست برابری کامل همه گروههای اجتماعی تأثیر داشت. سوم، دگرگونی نقش حزب از یک سازمان پنهانی و انقلابی به سازمانی که کشور را اداره میکند سبب شد که افراد محروم و محکوم تبدیل به قشر حاکم شوند. بدینگونه پس از چند سال که از انقلاب گذشت سازوکار انگیزانه‌های مادی و تعیین دستمزدها براساس

روابط بازار سبب شد که دوباره نابرابریهایی در درآمدها پدید آید. اما این نابرابریها از دیدگاه کسانیکه طبقه اجتماعی را تنها به مالکیت ابزارهای تولید وابسته میدانند سبب پیدایش نابرابریهای طبقاتی نمی‌شود. نکته جالب آنستکه در این دوره از راه دیکتاتوری پرولتاریا طبقه پرولتار رشد و توسعه یافت.

مرحله سوم - استقرار سوسیالیزم

پس از آنکه ۱۹ سال از دیکتاتوری پرولتاریا گذشت، جامعه شوروی در سال ۱۹۳۶ رسماً "بعنوان یک جامعه سوسیالیستی اعلام شد. به گفته استالین در این زمان پی ریزی جامعه سوسیالیستی پایان یافته، طبقات استثمارگر سرمایه‌دار و زمیندار از میان رفته، مالکیت خصوصی ابزارهای تولید لغو شده و استثمار انسان از انسان نیز پایان یافته بود. بدینگونه در دوران سازندگی سوسیالیزم نظام طبقاتی در معنای اقتصادی و استثنای آن از میان رفته بود و تنها دو طبقه و یک فشر عمده در جامعه پدید آمده بود: یکم طبقه کارگران صنعتی که بصورت طبقه حاکم در آمده و خصلت پرولتاریایی خود را از دست داده و شالوده نظام سوسیالیستی را شکل میدادند، دوم طبقه روستائیان که در تعاونیهای تولید متشکل شده و با آنکه اراضی ملی شده بود بازمانده‌های گرایشهای مالکانه در آنها دیده می‌شد، چرا که هنوز نیروی کار و بذریه واحدهای کوچک تعلق داشت و زمین نیز برای تولید در اختیار آنها بود و در نتیجه محصولات کشاورزی آنان تعلق داشت. سوم، فسرر و سفکران که بعنوان کارگران فکری توصیف شده و متحد با طبقه کارگر در نظر می‌آمدند. بنظر استالین طبقات کارگر و دهقان و قشر کارگران فکری در نظام سوسیالیستی با هماهنگی کامل بدون کشاکش و تضاد بسر برده و رفته رفته فاصله‌های طبقاتی را از میان برده و به استقرار جامعه بدون طبقه موفق میشوند.

در اینجا یک مشکل نظری پدید می‌آید و آن چگونگی تحولات اجتماعی بدون وجود تضادهای اساسی و کشاکش طبقاتی است. در نظر مارکس نیروی محرکه تحولات تاریخی کشاکش طبقاتی است، حال آنکه در نظریه استالین تحولات تاریخی از جامعه سوسیالیستی به جامعه کمونیستی (بی طبقه) بدون کشاکش و ستیزه و جنگ طبقاتی صورت میگیرد. در اینجا بود که صاحب نظران دوران استالین به دلیل سازی برای توجیه این نظر پرداختند و میان کشاکشهای خصومت آمیز و کشاکشهای غیر خصمانه قائل به تمایز شدند. به نظر آنان کشاکشهای طبقاتی در اجتماعات فئودالی و سرمایه‌داری از نوع کشاکشهای اصلی و اساسی و خصمانه بوده و تحول تاریخی در این اجتماعات بدون نبرد طبقاتی امکان پذیر نیست، حال آنکه کشاکشهای طبقاتی در جامعه سوسیالیستی از نوع تضادهای غیر اساسی و غیر

خصمانه بوده و از اینرو تحول جامعه^۴ سوسیالیستی به جامعه^۵ کمونیستی بدون طبقه به آرامی امکان پذیر است. به بیان دیگر، راه حل کشاکش خصمانه یک تحول اساسی و انقلابی و کیفی است، در حالیکه راه حل کشاکش غیر خصمانه یک تحول کمی است. بدینگونه این دلیل سازی منابع و عوامل کشاکشها و تضادهای غیر خصمانه را یاد ر بازمانده های عوامل بورژوا در نیروهای تولید میداند و یا آنکه این کشاکش را در عدم تکامل برخی از عوامل روبنای اجتماعی همچون سازمان اداری، تعابلات مذهبی و مانند آن جستجو میکند.

مرحله^۶ چهارم - دوران کنونی

در دوران کنونی که از دیدگاه جامعه شناسان شوروی مرحله^۷ دوم سازندگی سوسیالیستی بشمار می آید، نابرابریهایی که در توزیع کالاها، خدمات و ارزشها مشاهده میشود، مورد بررسی و پژوهش جامعه شناسان شوروی قرار گرفته است، لکن از دیدگاه آنان این نابرابریهای که در توزیع کالاها، خدماتی و ارزشها مشاهده میشود، مورد بررسی و پژوهش جامعه شناسان شوروی قرار گرفته است، لکن از دیدگاه آنان این نابرابریها سبب تفاوتها و نابرابریهای اجتماعی در جامعه^۸ سوسیالیستی نمیشود؛ این نابرابریها شامل تمایزات طبقاتی میان طبقه^۹ کارگر صنعتی و طبقه^{۱۰} کشاورزان که در مزارع اشتراکی کار میکنند، نابرابری میان مردم شهری و روستایی، تفاوت میان کارگران بدنی و کارگران فکری (روشنفکران) است.

عوامل نابرابری از دیدگاه جامعه شناسان شوروی

تمايز میان طبقه^{۱۱} کارگر و کشاورزان مزارع اشتراکی در سال ۱۹۶۹ بیش از ۷۸ درصد نیروی کار از آن کارگران بدنی و کارگران فکری و ۲۱ درصد از آن کشاورزان مزارع اشتراکی بود. از دیدگاه جامعه شناسان و نظریه سازان شوروی طبقه^{۱۲} کارگر سنگ بنا و شالوده^{۱۳} جامعه^{۱۴} سوسیالیستی است و از طبقه^{۱۵} کشاورزان مزارع اشتراکی که هنوز بازمانده^{۱۶} گرایشهای بورژوازی و تمایل به مالکیت خصوصی در آنان دیده میشود کاملاً "متمايز است". در حالیکه کارگران در استخدام دولت هستند، کشاورزان مزارع اشتراکی به تولید کالاها و کشاورزی به شیوه^{۱۷} تعاونی میپردازند. این کشاورزان از کارگران کشاورزی در مزارع دولتی نیز متمایزاند، چراکه آنها در رده^{۱۸} کارگران صنعتی که به شیوه^{۱۹} سوسیالیستی (یعنی دولتی) تولید میکنند قرار دارند. از دیدگاه رسمی کشاورزان بدون

یاری طبقه کارگر هرگز توانایی ساختن جامعه، کمونیستی را نخواهند داشت. در سال ۱۹۶۶ حدود ۹ درصد از کشاورزان مزارع اشتراکی به کارهای فنی و مدیریت اشتغال داشتند، ۱۳ درصد در کارهای مکانیکی و ۷۸ درصد کارگر ساده کشاورزی بوده‌اند. این احتمال وجود دارد که سبب توسعه کشاورزی ماسینی بر سبب کارگران فنی افزوده شود و با رشد و توسعه نیروهای تولید زمینه تحول تعاونیهای تولید به تولید کمونیستی فراهم شود. یعنی همه کشاورزان به کارگران مزدبگیر از دستگاه دولت تبدیل شوند.

شهر و روستا

نخستین اثر تبدیل کشاورزان و ادغام آنان در طبقه کارگر آنستکه تمایزات میان کشاورز و کارگر صنعتی از میان برود. در حقیقت تمایز و تفاوت میان شهر و روستا زرفتر از تمایز میان کشاورز مزارع اشتراکی و کارگر صنعتی است. خلاصه آنکه روستائیان از نظر خدمات، درآمد، استفاده از تسهیلات زندگی سهم کمتری از شهرنشینان دارند، چنانکه در سال ۱۹۶۱ حدود ۴۰ درصد از جمعیت که در صنایع و حمل و نقل و ساختمان اشتغال داشتند نزدیک به ۵۲ درصد از درآمد ملی را جذب میکردند، حال آنکه ۳۷ درصد جمعیت که در روستاها زندگی میکردند حدود ۲۱ درصد درآمد ملی را بدست می‌آوردند. جامعه‌شناسان شوروی این تمایزات را میان شهر و ده بر می‌شمرند: یکم بالا بودن نسبت کارگران ساده و کمبود کارگران فکری، پایین‌تر بودن سطح آموزش در روستاها نسبت به شهرها، پایین‌تر بودن فعالیتهای فرهنگی (رادیو، تلویزیون، کتابخانه، فعالیتهای هنری) بدسپهی است که بنظر آنان پس از نیل به نظام کامل کمونیستی این تمایزات از میان خواهد رفت.

کارگران بدنی و کارگران فکری

بر اساس نظریه رسمی شوروی فشرهای کارگران اداری، گردانندگان اقتصادی و برگزیدگان سیاسی در نظام سرمایه‌داری دارای وضع مشخصی در نظام طبقاتی جامعه هستند، گرچه این فشرها بسبب آنکه مالک ابزارهای تولید نیستند طبقه حاکم بشمار نمی‌آیند، اما در خدمت طبقه بورژوا هستند و با طبقه کارگر در ستیزند. اما این فشرها در نظام سوسیالیستی بعنوان فشر کارگران فکری در نظر آمده و مکمل طبقه کارگر صنعتی بوده و هیچ تضاد منافعی میان آنان و طبقه کارگر وجود ندارد. بدینگونه اساس و ثالوده تمایز میان این فشر و طبقه کارگر صنعتی از تقسیم کار سرچشمه گرفته است. بدین معنی که آنها هر کدام نقش خاصی در سازمان اجتماعی کار ایفا میکنند. کارگر صنعتی با دستهایش و کارگر

فکری با مغزش به جامعه، سوسیالیستی خدمت میکنند.

هریک از این قشرها نیز به گروههای فرعی تقسیم میشوند. در سال ۱۹۶۵ کارگران فکری حدود ۲۵ میلیون نفر بودند که نیمی از آنان را میتوان در رده، روشنفکران که دارای تخصص و تحصیلات عالی هستند، دانست. از میان روشنفکران حدود ۱/۳ میلیون نفر گردانندگان امور دولتی و مدیران صنایع و نگاهبای اقتصاد، حدود ۷۵۰ هزار نفر بکارهای آموزش عالی و فرهنگی و حدود ۴ میلیون از روشنفکران متخصص شهری بوده‌اند. طبقه کارگر نیز برحسب تخصص به قشرهای گوناگون تقسیم میشوند.

بدینگونه بنظر جامعه‌شناسان شوروی دو طبقه اجتماعی (طبقه کارگر و طبقه کشاورز تعاونی) و یک قشر اجتماعی (روشنفکران یا کارگران فکری) در شوروی وجود دارد که در هر طبقه یا قشر نیز رده‌های فرعی بخاطر میزان مهارت و کاردانی وجود دارد. نابرابریهایی که از تقسیم کار و میزان مهارت سرچشمه گرفته است پس از رشد و تکامل نیروهای تولید رفته رفته کاهش یافته و سرانجام از میان خواهد رفت. آنها میگویند هم اکنون نسبت کارگران متخصص در حال افزایش بوده و همچنین سطح فرهنگی و آموزش جمعیت نیز بطور کلی افزایش خواهد یافت. این نظر مورد تردید و تأمل قرار داشته و برخی از صاحب نظران استدلال میکنند که جز نبود طبقه مالکان وسایل تولید از نظر جنبه‌های دیگر مانند تقسیم کار و میزان مهارت نابرابریهای اجتماعی در شوروی و کشورهای سوسیالیستی تفاوت زیادی با کشورهای غربی ندارد.

سلسله مراتب و امتیازات

در این بخش برخی از عواملی که سبب تفاوتها و تمایزات میان گروههای اجتماعی میشوند مانند تفاوت در میزان درآمد، تفاوت در منزلت اجتماعی، تفاوت در موقعیت جنسی، و تفاوت در موقعیت قومی را بررسی میکنیم.

توزیع درآمد

با آنکه توزیع درآمد در کشورهای سوسیالیستی متعادل تر از کشورهای غربی است و با آنکه تفاوت میان بالاترین و پایینترین درآمدها نیز کمتر است، با اینهمه در هر دو مورد تفاوتهای قابل ملاحظه‌ای دیده میشود. طبق آمارهایی که از منابع شوروی در دست است متوسط درآمد گروههای سه گانه، زیر در سالهای مختلف از اینقرار بوده است:

| درآمد ماهانه به روبل | | | فشرهای عمده شهری |
|----------------------|------|------|-----------------------------|
| ۱۹۶۶ | ۱۹۶۵ | ۱۹۴۵ | |
| ۱۵۴ | ۹۵ | ۳۲ | کارگران |
| ۱۵۵ | ۱۳۳ | ۶۹ | مهندسين و کارگران متخصص فنی |
| ۸۸ | ۷۳ | ۳۶ | کارکنان غیر متخصص |

بطوریکه این جدول نشان میدهد، میزان رشد درآمد کارگران در ربع قرن ميان ۱۹۴۵ و ۱۹۶۶ بیش از میزان رشد درآمد دو گروه دیگر بوده است. متوسط دستمزد کارگران کشاورر در مزارع دولتی در سال ۱۹۶۴ حدود ۷۵ روبل و متوسط درآمد کشاورزان مزارع اشتراکی در همان سال ۳۱ روبل بوده است. با اینهمه این ارقام میزان درآمد گروهها را بطور کلی نشان میدهد و گستره درآمد های فرعی هر یک را بدست نمی دهد. چنانکه در سال ۱۹۶۹ حقوق ماهانه یک نفر وزیر در شوروی ۱۵۵۰ روبل بوده است که ۹ برابر متوسط دستمزد است. گذشته از آن مقامات بالا از مزایای کوناکون دیگری جز حقوق ماهانه استفاده میکنند که با توجه با آنها نسبت درآمد مقامات بلند پایه با یک کارگر ساده حدود ۳۵ به یک است. برخی از پژوهشگران غربی مدعی شده اند که در دهه گذشته بالاترین درآمدها در شوروی ماهی ۸۵/۰۰۰ روبل بوده که ۳۰۰ برابر پایین ترین دستمزد ۱۵۰۰۰ برابر متوسط دستمزد بوده است. با اینهمه حتی این تفاوتها نیز بمراتب کمتر از آمریکا است چنانکه در آمریکا بالاترین درآمد ۱۱/۰۰۰ برابر پایین ترین درآمد و ۷/۰۰۰ برابر متوسط درآمد است.

منزله شغلی و اجتماعی

بهترین پژوهش در باره منزلت شغلی و اجتماعی در شوروی را میتوان از پژوهش سنجی در زمینه ارزشیابی نقشهای شغلی در اجناعات صنعتی یافت. این بررسی منزلت شغلی در شوروی را با پنج کشور پیشرفته سنجیده است. ماخذ داده های مربوط به شوروی مصاحبه با ۲۱۴۶ نفر اتباع شوروی بوده است که در زمان جنگ دوم از شوروی خارج شده اند. این بررسی نشان میدهد که میان رده بندی منزلت شغلی در شوروی، انگلیس، زولاند جدید، آمریکا، آلمان و ژاپن همبستگی زیادی وجود دارد. ضمناً نتایج این بررسی نشان میدهد که در شوروی بیش از کشورهای دیگر برای کارگر منزلت شغلی قائل هستند و در

برابر آن پایین ترین منزلتها را کشاورزان دارند . این امر هم به آرمانهای حزبی و هم به موقعیت پایین روستاییان پیش از انقلاب بستگی دارد .

بژوهشی که در لهستان بوسیلهٔ جامعه‌شناسان لهستانی بعمل آمده است نشان میدهد که همستگی زیادی میان مرتبه‌بندی شغلی در غرب و در لهستان وجود دارد . در لهستان و آلمان مراتب منزلت شغلی از اینقرار است :

| لهستان | مرتبه | آلمان غربی | مرتبه |
|-------------------------|-------|----------------------------|-------|
| روشنفکران | ۱ | سرمایه‌داران و مدیران | ۱ |
| کارگران ماهر | ۲ | روشنفکران | ۲ |
| کارگران فکری | ۳ | کارگران فکری و خرد بوزواری | ۳ |
| خرد بوزواری و پیشه‌وران | ۴ | پیشه‌وران صنایع دستی | ۴ |
| کارگران فکری ساده | ۵ | کارگران ماهر | ۵ |
| کارگران ساده | ۶ | کارگران فکری ساده | ۶ |
| | | کارگران نیمه ماهر | ۷ |
| | | کارگران ساده | ۸ |

نا برابریهای زنان

گذشته از درآمد و منزلت نا برابریهای جنسی و قومی نیز در کشورهای سوسیالیستی دیده میشود . در هر دوی این موارد بسبب ایدئولوژی برابری میان زن و مرد و برابری اقوام گوناگون اینگونه نا برابریها ، همانند درآمد و منزلت ، کمتر از اجتماعات غربیست . با اینهمه نشانه‌های نا برابری در هر دو مورد دیده میشود . در مورد زنان با آنکه زنان در شوروی به بیشتر مشاغل تخصصی راه یافته‌اند با اینهمه در مشاغل بلند پایه حزبی و دولتی نسبت زنان بسیار کمتر از مردان است . مثلا " نسبت زنان در دوره‌های فوق لیسانس بطور کلی ۲۱ درصد ، و در رشته‌های علوم ۲۵ درصد است ، در حالیکه در سالهای ۵۳ - ۱۹۴۶ حدود ۲۵ درصد کل کارگران علمی که دارای درجات عالی هستند زن بوده‌اند ، نسبت زنان در میان سرآمدان دانشگاهی و آکادمیک تنها ۹ درصد بوده است . در حالیکه زنان سه پنجم کارگران مزارع اشتراکی را تشکیل میدهند (سال ۱۹۵۶) حدود ۹ درصد آنان

به ریاست مزارع انتخاب شده‌اند. در سال ۱۹۶۳ تنها ۶ درصد مدیران بنگاهها و ۱۲ درصد مدیران کارگاهها و ۲۰ درصد سرکارگران را زنان تشکیل میدادند. در امور سیاسی نیز در حالیکه زنان در سال ۱۹۶۷، ۴۲ درصد معاونان دستگاههای دولتی را تشکیل میدادند تنها ۲۸ درصد مقامات عالی در دست زنان بوده است. در سال ۱۹۶۶ که زنان ۲۰ درصد کل اعضای حزب را تشکیل میدادند ۲۳ درصد هیات های نمایندگی را زنان در دست داشتند و تنها ۳ درصد اعضای کمیته مرکزی در کنگره، بیست و سوم به زنان اختصاص یافته و هیچ زنی بد دفتر سیاسی حزب راه نیافته است.

نابرابریهای قومی

شوروی کشوری است با اقوام گوناگون، زبانهای گوناگون و ملل گوناگون. طبق سر شماری ۱۹۷۰ از ۲۴۲ میلیون مردم شوروی ۱۲۹ میلیون روس، ۴۱ میلیون اوکراینی، ۹ میلیون روس سفید بوده و ۹ گروه قومی با بیش از یک میلیون جمعیت در شوروی زندگی میکردند. بر اساس آرمانهای حزبی برابری همه اقوام و ملل در شوروی تاکید میشود و از اینرو جامعه شناسان شوروی با گروههای قومی و نابرابریهای میان آنان کمتر مواجه میشوند. بنظر آنان اجتماعات سوسیالیستی بر خلاف اجتماعات بورژوا یکپارچه بوده و همه گروههای قومی و نژادی در برابری کامل بسر میرند. از اینرو تفاوتیهای موجود تنها مربوط به فرهنگ و زبان بوده و در شوروی سلسله مراتب و رده بندی نژادی دیده نمیشود. با اینهمه آمارهای موجود در شوروی نشان میدهد که از نظر آموزش، مشاغل بالا، و عضویت در مقامات بالای حزبی و دفتر سیاسی حزب روسها به نسبت جمعیت موقعیت بالاتری را اشغال میکنند. اما بدیهی است که در هر یک از جمهوریها بیشتر امور داخلی در دست افرادی است که از همان قوم یا نژاد برخاسته‌اند.

نابرابریهای ذهنی و منزلت اجتماعی در انسانی و مطالعات فرهنگی
در باره جنبه ذهنی نابرابریهای اجتماعی و تصویری که گروههای گوناگون در باره قشر بندی اجتماعی و موقعیت خود در آن دارند مطالعات زیادی در کشورهای سوسیالیستی صورت نگرفته است. با اینهمه برخی از پژوهشها در لهستان، مجارستان و شوروی تا حدی این بعد را روشن میسازد. جامعه شناسان شوروی که بطور کلی با مسئله پرورش انسان سوسیالیست روبرو هستند بیشتر به جنبه های آموزشی و فرهنگی گروههای گوناگون اجتماعی توجه میکنند و به چگونگی کنش متقابل میان قشرهای اجتماعی و تصویری که آنها از گروه خود و ساخت اجتماعی دارند توجه چندانی ندارند. با اینهمه میتوان از آثاری که اخیراً

در شوری منتشر شده است مطالبی در این زمینه ها بدست آورد. این آثار نشان میدهند که هم اکنون کشاکشهای قابل ملاحظه‌ای میان گروههای شغلی، گروههای سیاسی، گروههای سنی و میان صاحبان قدرت و ناتوانان سیاسی در جریان است.

یکی از راههای دستیابی به چگونگی تفاوت‌های ذهنی میان قشرهای اجتماعی شیوه‌ها والگوهای همسرگزینی و معاشرت است. مثلاً "بر اساس داده‌های سرشماری مجارستان در سال ۱۹۶۳ اکثریت از دواجها میان افرادی صورت گرفته است که دارای منشاء اجتماعی مشترک بوده‌اند. نتایج پژوهشی در باره سطح آموزش همسران در شوروی نشان میدهد که همبستگی زیادی میان سطح آموزش آنان وجود دارد. نتایج بررسی در باره معاشرین مهندسان مجارستانی در سال ۱۹۶۷ نشان میدهد که آنان در اکثر موارد دوستان و معاشرین خود را از میان کسانی که دارای زمینه‌های آموزشی و حرفه‌ای مشابهی هستند انتخاب میکنند. همین پژوهش نشان میدهد که ازدواج و همسرگزینی نیز از همین الگو پیروی میکند. بنابراین میتوان نتیجه گرفت که افراد متعلق به قشرهای گوناگون، همچون جوامع دیگر، دارای طرز فکر، گرایشها و دیدگاههای گوناگونی در باره مسائل اجتماعی و فرهنگی هستند و این امر بنوبه خود در انتخاب دوست و همسر در میان آنان تاثیر زیادی میگذارد.

مسئله دیگر در این زمینه چگونگی تصور ذهنی افراد از پایگاه طبقاتی خودشان است. در این زمینه پژوهشی در لهستان در سال ۱۹۵۸ انجام شده است. از کسانی که بطور عینی به طبقه کارگر تعلق داشته‌اند ۹۲ درصد دارای تصور ذهنی مشابهی بوده‌اند. بدیهی است که آیدئولوژی حزبی که برای طبقه کارگر اهمیت اساسی در جامعه سوسیالیستی قائل است، در این طرز برداشت تاثیر زیادی داشته است. از میان روشنفکرانی که از قشرهای روشنفکر برخاسته‌اند ۷۹ درصد و از روشنفکرانی که از طبقه کارگر برخاسته‌اند ۳۷ درصد خود را از قشر روشنفکران دانسته‌اند و اکثریت گروه دوم خود را متعلق به طبقه کارگر پنداشته‌اند.

جامعه‌شناسان لهستانی در باره تصور ذهنی افراد نسبت به تعداد و انواع طبقات اجتماعی نیز پژوهشی بعمل آورده‌اند. بیش از ۳۴ درصد از پاسخگویان سه طبقه اجتماعی را مشخص کرده‌اند: طبقه کارگر، طبقه کشاورز و طبقه روشنفکر. حدود ۱۶ درصد دو طبقه اجتماعی را بدون ذکر نام و بدون در نظر گرفتن تمایز میان آنان مشخص کرده‌اند. تنها ۱۴ درصد از پاسخگویان به طبقه حاکم اشاره کرده‌اند. بدینگونه مشاهده میشود که در بیشتر موارد مردم آرمانهای رسمی دولتی و حزبی را باور داشته‌اند. با اینهمه تفاوتی میان قشرهای گوناگون از نظر همسازی با آرمانهای رسمی دیده میشود. بدین معنی که ۳۴ درصد از کارگران، ۴۱ درصد از کارکنان اداری در صنایع، ۳۳ درصد از روشنفکران فنی،

و ۷۰ درصد از فارغ التحصیلان مدارس حرفه‌ای وجود گروه‌های سه گانه کارگران، کشاورزان و روشنفکران را باور داشته‌اند. حال آنکه ۴۲ درصد از کارکنان اداری در سازمان‌های دولتی به وجود چهار گروه نظر داده‌اند: کارگران، کشاورزان، روشنفکران و صاحبان کسب خصوصی، (این گروه آخرین تنها در یک چهارم کل پاسخها ذکر شده بود).

وجود طبقه حاکم را ۱۵ درصد کارگران، ۱۱ درصد کارکنان اداری صنایع، ۱۸ درصد روشنفکران فنی ذکر کرده‌اند.

موضوع دیگری که کمتر مورد توجه قرار گرفته است، تصور گروه‌ها و قشرهای اجتماعی در باره دستمزدها و تفاوت در آنهاست. با اینهمه بر اساس پژوهشی که در لهستان انجام گرفته (سال ۱۹۵۹) اکثریت قابل ملاحظه‌ای از کارگران چنین باور داشته‌اند که دولت باید تفاوت دستمزدها میان طبقات و قشرهای اجتماعی را محدود کند. بنظر آنان تفاوت دستمزدها در لهستان هم بسیار زیاد و هم غیر عادلانه بوده است. دلایلی که ارائه کرده‌اند بیشتر نیاز برابر همه گروه‌ها و قشرهای اجتماعی به نیازمندیهای زندگی بوده است. حتی برخی از آنان به آرمانهای کمونیستی در زمینه برابری اجتماعی اشاره کرده و نابرابری دستمزدها را نکوهش کرده‌اند. اکثریت کارکنان فنی و اداری نیز با محدود کردن تفاوت دستمزدها همراهی کرده و تنها یک پنجم آنان با این امر مخالف بوده‌اند. با اینهمه دلایلی که برای محدود کردن تفاوت دستمزدها آورده‌اند از دلایل کارگران دقیق‌تر و سنجیده‌تر و گوناگون‌تر بوده است. اما اکثریت قشر مدیران فنی از نابرابری دستمزدها هواداری کرده و حتی طرفدار تفاوت بیشتری میان پایین‌ترین و بالاترین دستمزدها بوده‌اند و محدود کردن افزایش دستمزدها را در سطوح بالا نکوهش کرده‌اند و آنرا از نظر ایجاد انگیزانه لازم برای افزایش کار و کوشش ناسودمند دانسته‌اند. دارندگان آموزش عالی نه تنها طرفدار افزایش تفاوت در دستمزدها از ۵ به ۱ به ۱۰ بوده‌اند، بلکه از برداشتن حد افزایش دستمزدهای بالا هواداری کرده‌اند. بدیهی است که دلیل اساسی آنان همان ایجاد انگیزانه‌های ضروری و نیز سودمندی افراد متخصص و ارزش مادی آنان برای جامعه بوده است.

برآورد ارزش اجتماعی مشاغل قشرهای گوناگون نیز از دیدگاه طبقات مختلف متفاوت بوده است. مثلاً "کارگران باور داشته‌اند که بالاترین دستمزدها باید به کارگران معدن داده شود و دستمزد آنان حتی باید از دستمزد دانشمندان و رهبران سیاسی نیز بیشتر باشد. کارکنان فنی و اداری که آموزش عالی ندیده‌اند بالاترین دستمزد را به ترتیب برای کارشناسان بلند پایه، دانشمندان و مدیران کارخانه‌ها و رهبران سیاسی پیشنهاد کرده‌اند، حال آنکه مهندسين و کارشناسانی که آموزش عالی دیده‌اند بالاترین دستمزدها را برای

دانشمندان، روشنفکرانی که کارهای سازنده دارند و رهبران دولتی پیشنهاد کرده‌اند.

جابجایی اجتماعی و طبقه سیاسی

در بخشهای پیش از فشر بندی اجتماعی در کشورهای سوسیالیستی سخن گفتیم و سلسله مراتب، ریخت شناسی و ماهیت نابرابریهای طبقاتی را بر شمرديم. در این بخش میخواهیم ببینیم که چگونه قشرهای اجتماعی پس از اینکه پیدایش میابند و متبلور میشوند پایدار میمانند. این امر به مفهوم جابجایی طبقاتی بستگی دارد. با آنکه اطلاعات زیادی در این زمینه در دست نداریم، اما با بررسی میزان پذیرفتن کارگران و بخصوص کارگران ساده به قشرهای متخصص و بلند پایه روشنفکران و نیز با بررسی ترکیب سرآمدان سیاسی جامعه شوروی میتوان تا حدی به ماهیت و میزان جابجایی طبقاتی در کشورهای سوسیالیستی دست یافت.

یکی از جامعترین بررسیهایی که در باره شغل پدران و انتخاب شغل فرزندان آنان در دست است در سال ۱۹۶۳ در مجارستان بعمل آمده است. از این بررسی میتوان چهار نتیجه گرفت: یکم اینکه نزدیک به ۷۰ درصد فرزندان روشنفکران دارای مشاغل مشابهی بوده‌اند، در حالی که تنها ۴ درصد از فرزندان خانواده‌های روستایی به موقعیت کارگران فکری (روشنفکران) راه یافته‌اند. دوم اینکه آرزوهای شغلی قشرهای اجتماعی با موقعیت طبقاتی آنان بستگی زیادی داشته است. چنانکه ۲۹ درصد کارگران ماهر مشاغل تخصصی را برای فرزندان انسان آرزو کرده‌اند، حال آنکه همین نسبت برای کارکنان بلند پایه متخصص و حرفه‌ای ۶۸ درصد بوده است. سوم اینکه، بطور کلی در همه قشرهای اجتماعی آرزوهای پیشرفت شغلی فرزندان نسبت به پدران بیش از واقعیتی بوده است که در گذشته تجربه شده است. چهارم، اینکه با وجود کندی جابجایی اجتماعی از رده‌های پایین به رده‌های بالا نسبت این جابجایی قابل ملاحظه بوده است.

بررسی دیگری که در لهستان انجام یافته است جابجایی اجتماعی پیش از جنگ و بعد از جنگ را تصویر و تحلیل کرده است. این بررسی نشان میدهد که در مقایسه دوره پیش از جنگ با دوره بعد از جنگ (۶۸ - ۱۹۵۶) نسبت کارگران صنعتی که از روستاها برخاسته‌اند از ۲۲ درصد به ۴۰ درصد افزایش یافته است. همین نسبت برای کارگران فکری از ۱۸ درصد به ۳۰ درصد افزایش پیدا کرده است. نسبت کارگران صنعتی که پدرانشان شغل مشابهی داشته‌اند از ۲۴ درصد به ۲۶ درصد رسیده است. حرکت از کارهای فکری به کارهای بدنی از ۴ درصد به نزدیک ۶ درصد رسیده است. این رقم نشان میدهد که فرزندان کارکنان فکری مایلند در همان موقعیت پدرانشان بمانند.

بدینگونه افزایش فرصتها در مشاغل کارگری و روشنفکری انگیزی برای جابجایی اجتماعی بسوی بالا فراهم آورده است .

از نظر فرصتهای آموزشی ، کودکانی که از خانوادههای کارگران فکری میآید هنوز بزرگترین گروه دانشجویان را تشکیل میدهند . در سال ۶۱ - ۱۹۶۵ نسبت این گروه بیش از ۴۶ درصد بوده و در سال ۶۸ - ۱۹۶۷ نسبت این گروه در سال اول دانشگاهها به بیش از ۵۴ درصد رسیده است با اینهمه این نسبت در دو سال بعد به ۴۸ درصد کاهش یافته است .

بدینگونه در لهستان ، همانند مجارستان ، احتمال اینکه قشر کارگران فکری به مشاغل همانند پدرانشان روی آورند و به آموزش عالی راه یابند بیشتر از فرزندان طبقه کارگر بدنی است . در حالیکه باید توجه داشت که همزمان با آن نسبت قابل ملاحظه‌ای از کارگران فکری از خانوادههای کارگران بدنی برخاسته‌اند .

با آنکه پژوهشهای انجام شده در شوروی به دقت و وسعت پژوهشهای یاد شده نیست ، با اینهمه روشنتر وضع عمومی تحرک اجتماعی در شوروی میباشد . پژوهشی که در سال ۱۹۶۵ و ۱۹۶۶ انجام شده نشان میدهد که نه تنها روشنفکران بالاترین گرایش را برای پیشرفت فرزندانشان دارند ، بلکه در عمل نیز فرزندان آنان به مراتب موفق‌تر از گروههای دیگر اجتماعی هستند .

پژوهش دیگر نشان میدهد که ۸۹ درصد پدرانی که عنوان متخصص معرفی شده‌اند خواهان آموزش عالی برای فرزندانشان بوده‌اند ، در حالیکه همین نسبت برای کارگران و کشاورزان مزارع اشتراکی به ترتیب ۶۵ درصد و ۳۶ درصد بوده است و نسبت دانشجویانی که فرزندان کارگران فکری هستند به مراتب بیش از نسبت این قشر به جمعیت کل کشور است . این امر را چند پژوهش که بوسیله جامعه‌شناسان شوروی انجام شده نشان میدهد . این عدم تناسب از نظر انتخاب رشته‌های تحصیلی نیز دیده میشود . چنانکه براساس پژوهشی که انجام شده و در سال ۱۹۶۷ منتشر گردیده ، در حالیکه نسبت فرزندان کارگران در مؤسسات آموزش عالی صنعتی و ساختمانی حدود ۷۵ درصد است نسبت آنان در مؤسسات فرهنگی حدود ۵۰ درصد است .

بنابراین میتوان استنتاج کرد که امکان ارتقای اجتماعی فرزندان کارگران در رشته‌های صنعتی بیشتر از رشته‌های فرهنگی و اجتماعی است . پژوهشهای دیگر جامعه‌شناسان شوروی نشان میدهد که فرصت ارتقاء و پیشرفت برای کارگران در سلسله مراتب کارخانه‌ها که مربوط به رشته‌های کار بردی و عطلی است ، بسیار زیاد است .

اما در عمل فرصت دنبال کردن رشته‌های علمی و فرهنگی برای فرزندان کارگران در

مقایسه با فرزندان روشنفکران بمراتب کمتر است .

از نظر نقشی که خانه و مدرسه در تحرک اجتماعی دارد ، باید یاد آور شد که نظام آموزشی شوروی براساس پرورش کامل و برابر استعداد های دانش آموزان پایه گذاری شده است . با اینهمه براساس پژوهشهایی که جامعه شناسان شوروی انجام داده اند ، همواره احتمال موفقیت فرزندان قشر کارگران فکری بیش از فرزندان کارگران بدنی بوده است . بدینگونه قشر بدنی اجتماعی و محیط خانواد نقش مؤثری در پیشرفت جوانان ایفا میکند . این عامل در مورد فرزندان روستائیان به شدت بیشتری تاثیر میگذارد .

نتیجه ای که میتوان از این بررسیها گرفت آنستکه میزان زیاد جابجایی اجتماعی در کشورهای سوسیالیستی هم به آرمانهای حزبی و هم به رشد سریع صنایع و شهرنشینی در چند دهه گذشته ارتباط داشته است . بدینگونه با توجه به تمایلاتی که قشرهای بالای جامعه به حفظ موقعیت و پایداری اجتماعی خویش دارند و نیز با توجه به نقش خانواد در تحرک اجتماعی این احتمال وجود دارد که در آینده از میزان جابجایی طبقاتی نسبت بگذشته کاسته شود . عامل دیگری که در جابجایی طبقاتی تاثیر دارد پذیرش افراد برای کادرهای حزبی و فعالیتهای سیاسی است . بویژه آنکه در کشورهای سوسیالیستی عضویت در حزب یکی از راههای اساسی پیشرفت و ارتقاء اجتماعی است . در بررسی نقش حزب در پیشرفت اجتماعی دو مسئله را باید در نظر گرفت : یکم ، ترکیب اجتماعی حزب و رهبری آن و دوم ، نقش حزب در مقایسه با موقعیتهایی که در مؤسسات دیگر سیاسی و اجتماعی وجود دارد . بطور کلی در کشورهای سوسیالیستی نزدیک به نیمی از اعضای حزب از قشرهای روشنفکران یا کارگران فکری برخاسته اند و سهم کارگران در عضویت حزب حدود یک سوم و سهم روستائیان حدود یک دهم است . براساس پژوهشی که درباره زمینه حزبی کارگزاران اداری حکومتیهای محلی در شوروی بعمل آمده است ۹۹ درصد مدیران کارگاهها ، ۵۱ درصد رؤسای واحدهای کارخانه ها ، ۳۸ درصد سرپرستان و ۲۷ درصد کارشناسانی که قدرت اداری نداشته اند و ۱۸ درصد کارگران عضو حزب بوده اند . اگر این نسبتها را با نسبت فشرهای اجتماعی در کل جمعیت بسنجیم ، مشاهده میکنیم که عضویت در حزب نماینده وسعت قشرهای اجتماعی نبوده و روشنفکران با اینکه حدود یک پنجم جمعیت را تشکیل میدهند نزدیک به نیمی از اعضای حزب را بخود اختصاص داده اند .

این پدیده را بخصوص در کادرهای رهبری حزب بخوبی دیده میشود . مثلاً " در کنگره بیست و سوم حزب کمونسنت شوروی که در سال ۱۹۶۶ تشکیل گردید ، با آنکه سرآمدان بلند پایه اداری تنها ۲ درصد اعضای حزب را تشکیل میدادند ۴۰ درصد اعضای هیات های نمایندگی و ۸۱ درصد اعضای تمام وقت کمیته مرکزی حزب را بخود اختصاص

داده بودند. این آمارها و آمارهای دیگر نشان میدهند که کادر رهبری حزب از افراد تحصیل کرده که دارای مقامات بلند پایه هستند تشکیل میشود. با اینهمه نباید چنین پنداشت که منشاء اجتماعی آنان از قشرهای پایین جامعه نبوده است. چنانکه در همین کنگره ۲۷ در صد اعضای کمیته مرکزی از خانواده‌های کارگری، ۳۵ در صد از خانواده‌های روستایی، ۱۲ در صد از خانواده‌های روشنفکران و کارگران فکری برخاسته‌اند و منشاء اجتماعی ۲۶ در صد از اعضا نامعلوم بوده است. آمارهایی که در باره منشاء اجتماعی وزیران و مقامات بلند پایه شوروی در دست است نیز همین الگوها را نشان میدهند. اما چنانکه پیش از این گفتیم احتمال دارد که این الگو در آینده بسود قشرهای بالای جامعه دگرگون شود. بویژه آنکه بیشتر سرآمدان کنونی از نسلهای اولیه انقلابی و در نتیجه دارای منشاء اجتماعی پایین بوده‌اند.

انتقاد از نظام طبقاتی در شوروی

انتقاد از نظام طبقاتی در شوروی از دو سو بعمل آمده است. یکی از سوی مارکسیستهای نو که مستقل از احزاب کمونیست وابسته به بلوک شرق هستند و این احزاب آنان را تجدید نظر طلب و بدعت گزار در آرای مارکس و لنین میدانند. دوم از سوی جامعه شناسان و علمای سیاست غربی که بگفته مارکسیستها جامعه شناس بورژوا و در خدمت نظام سرمایه داری هستند.

الف - الگوهای کشاکش طبقاتی و مارکسیستهای نو

الگوهای کشاکش طبقاتی از سوی مارکسیستهای نو در انتقاد از نظام طبقاتی جدید در شوروی پرورش یافته است. این صاحب نظران می‌گویند تا بگونه‌ای نظریه طبقاتی مارکس را برای توصیف جامعه شوروی بکار برند.

نظریه تروتسکی: قشر حاکم جدید

نخستین کسی که نظام طبقاتی شوروی را بطور موثر مورد انتقاد قرار داد تروتسکی بود. بنظری در نظام جدید کارگران نه از سوی سرمایه داران و یا زمینداران بلکه از سوی کارگران اداری و حزبی که موقعیتهای حساس فرماندهی را اشغال کرده‌اند، استثمار میشوند. اما کارگران اداری و حزبی در مفهوم کامل مارکسی طبقه حاکم بشمار نمی‌آیند، چرا که مالک ابزارهای تولید نیستند ولی از آنجا که عملاً "کنترل ابزارهای تولید را در دست دارند از

قدرت اقتصادی سرشاری برخوردارند و در واقع تشکیل یک قشر حاکم را به جای طبقه حاکم می‌دهند .

نظریه طبقه حاکم جدید

نظریه طبقه حاکم جدید از سوی صاحب‌نظرانی چون "ریزی" (Rizzi) در سال ۱۹۳۹ ، "جیلاس" (Djilas) در سال ۱۹۶۶ ، "شاختمن" (Schachtman) در سال ۱۹۶۲ ، و "کورن" (Kuron) و "مدزلوفسکی" (Modzelewski) در سال ۱۹۶۸ عنوان شده است . براساس این نظریه در اجتماع شوروی نوعی طبقه حاکم جدید از سوی کارگزاران اداری و حزبی پدید آمده است . این نظریه به نظریه طبقه اداری جدید و نظریه سرمایه‌داری دولتی نیز مشهور است . به گفته "کورن" و "مدزلوفسکی" :

تاریخ شاهد نمونه‌هایی از نظام طبقاتی و اجتماعات خصوصیت آمیز بوده است که در آنها مالکیت ابزارهای تولید در دست دولت بوده است (وجه تولید آسیایی) .

مالکیت دولتی ابزارهای تولید تنها یک صورت از مالکیت است . این تسلط بر ابزارهای تولید از سوی گروه‌هایی اعمال می‌شود که دولت با آنها تعلق دارد . در نظام ملی شده اقتصادی تنها کسانی که در تصمیمات اقتصادی شرکت می‌کنند و با سران ناشر می‌دارند (همچون تصمیمات مربوط به ابزارهای تولید و توزیع و سود بردن از محصولات) می‌توانند تصمیمات دولت را شکل دهند . بدینگونه قدرت سیاسی با قدرت بزرگ‌فراگرد تولید و توزیع محصولات بستگی دارد .

بدینگونه در نظر آنان طبقه کارگزاران اداری و سیاسی بعنوان یک طبقه حاکم عمل می‌کنند و همچون بورژوازی در نظام سرمایه‌داری از مازاد اقتصادی طبقه کارگر برای امتیازات اقتصادی و اجتماعی خویش بهره‌ور میشوند . گذشته از آن این طبقه با سوء استفاده از نظریه مارکس به تحمیل طبقه کارگر پرداخته و مانع آگاهی آنان از تضادهای منافع طبقاتی در جامعه شده و جامعه را بعنوان یک جامعه بی طبقه و سرشار از نظم و تعادل و هماهنگی معرفی

میکنند. بنظر آنان فراگرد توسعهٔ صنعتی و شهرنشینی نه تنها خود بخود نابرابریهای طبقاتی را از میان نمیرد، بلکه سبب تحکیم موقعیت طبقاتی کارگران اداری و حزبی نیز می‌شود.

با آنکه نظریهٔ مارکسیستهای نو در انتقاد از جامعهٔ شوروی روشنگر برخی از جنبه‌های اساسی این اجتماع است، اما چند ایراد اساسی بر این نظریه‌ها وارد است. یکم اینکه، نظریهٔ "تروتسکی" (Trotsky) در مورد ریخت‌شاسی سازمان اداری مبهم است و معلوم نیست که وحدت منافع کارگران اداری در استثمار طبقهٔ کارگر بطور افقی و یا عمودی است و نیز روشن نیست که آیا کارگران حزبی نیز دارای اشتراک منافع و یا تضاد منافع با کارگران اداری هستند یا نه. نظریهٔ "شاختمن" نیز که بر استثمار کارگران بوسیلهٔ جبههٔ متحد کارفرمایان و دبیران حزبی در سطح کارگاهها تاکید میکند نیز مبهم است. چرا که تصمیمات مربوط به تولید و توزیع محصولات در بیشتر موارد از سوی رده‌های بالاتر از سطح کارگاهها اتخاذ میشود. گذشته از آن باید با پژوهشهای تجربی وحدت منافع مالکان ابزارهای تولید (دبیران حزبی) و کارفرمایان (رؤسای کارخانه‌ها) را ثابت کرد. چرا که میان حزب و دولت نوعی جدائی وجود دارد. چنانکه "جیلان" نیز در نظریهٔ خود بیشتر کارگران حزبی را جانشین طبقهٔ دارندگان ابزارهای تولید معرفی میکند تا کارگران اداری را.

دوم اینکه این نظریه‌ها باین امر توجه ندارند که کارگران حزبی و اداری نمی‌توانند از منافع حاصلهٔ سود خویش استفاده کنند و یا آنرا به فرزندانشان خویش منتقل سازند. "کورن" و "مدزوفسکی" این مسئله را دور زده و به تبیین وضعیت از راه نظریهٔ سرآمدان توانمند پرداخته‌اند. بنظر آنان سرآمدان حزبی در عین حال سرآمدان سیاسی جامعه بوده و کلیهٔ ابزارهای ملی شدهٔ تولید را زیر نظر خویش در آورده‌اند. گذشته از آن بنظر آنان سرآمدان حزبی و سرآمدان سیاسی درهم ادغام شده‌اند. حال آنکه آنان به کشاکش‌هایی که میان این دو نیرو در اجتماعات سوسیالیستی وجود دارد توجه نکرده‌اند. این کشاکشها در وقایع مجارستان، لهستان و چکسلواکی بخوبی دیده می‌شود. بدینگونه دشوار است که از پیدایش یک طبقهٔ منسجم و یکپارچه از کارگران حزبی و اداری در این اجتماعات سخن گفت.

سومین ایراد اساسی باین نظریه‌ها آنستکه اگر هم طبقهٔ مشخصی از

کارگزاران اداری بوجود آید، بی آمد ضروری و قطعی آن دنبال کردن منافع خصوصی و استثمار طبقه کارگر نیست. بخصوص آنکه آرمانهای اجتماعی در این کشورها مبتنی بر از میان برداشتن استثمار طبقاتی و محدود کردن انحصار قدرت در دست سرآمدان سیاسی است.

ب - الگوی جامعه توتالیتر و جامعه شناسان غربی

برخی از جامعه شناسان و علمای سیاست غربی بر آنند که بی آمد تسلط سیاسی احزاب کمونیست و فاشیست در جامعه پیدایش قشری از برگزیدگان حاکم است که بر توده های پراکنده و نامنظم و بی تحرک حکومت میکنند و مشهورترین این صاحب نظران "کرنهازر" (Kornhauser)، "آرون" (Aron) و "ارنت" (Arendt) هستند. بگفته "فردریک" (Friedrich) و "برزینسکی" (Brzezinski) جامعه توتالیتر شی و ویژگی اساسی دارد. ایدئولوژی رسمی، یک حزب توده وار که بوسیله یک فرد رهبری میشود، نظام ترس آور باریستی سیاستها، انحصار بازیابی رسانه های گروهی و ابزارهای جنگ و نظارت مرکزی بر همه فعالیت های اقتصادی.

"آرون" کوشیده است تا نظریه مارکس و نظریه "پارتو" (Pareto) را برای توصیف جامعه شوروی درهم آمیزد. بنظر وی در جامعه توتالیتر در حالیکه طبقه اقتصادی از میان میرود و از اینرو میتوان آنرا جامعه بی طبقه نامید، اما تمایز دیگری میان سرآمدان توانمند سیاسی و توده های مردم پدید می آید و گروه نخست بر توده های پراکنده و از هم جدا شده حکومت میکند. این نوع حکومت مسئله کشاکش اجتماعی را از راه باطاعت در آوردن توده ها حل میکند و نه چنانکه مارکس گفته است از راه آزاد کردن آنان.

نظریه "ارنت" بیشتر بر مفهوم جامعه توده وار تاکید میکند. بنظر وی جامعه توده وار فاقد ساخت مشخصی بوده و از گروه های پراکنده و جدا از هم تشکیل میشود. بنظر وی "استالین" در شوروی جامعه بی ساخت که از انبهای پراکنده و ساخت ناپذیر تشکیل میشد. بدینگونه سرآمدان توانمند که قدرت سیاسی را در انحصار خود آورده اند از پیدایش هر نوع سازمان و تشکیلاتی بیرون از محدوده نظارتشان جلوگیری میکنند.

"کرنهازر" چنین باور دارد که در سوسیالیسم دولتی سرآمدان سیاسی یکپارچه هستند و مراکز گوناگون قدرت دیده نمیشود، حال آنکه در جامعه های سرمایه داری سرآمدان سیاسی به گروه های گوناگونی که در مواردی با یکدیگر

در کشاکش هستند تقسیم میشوند. بدینگونه در جامعه شوروی حتی سازمانها و تشکیلات واسطه میان سرآمدان و توده ها زیر سلطه سرآمدان بوده و بعنوان سازمانهای حلوی صحنه عمل نمیکند و سرخ آنها در پشت پرده در دست سرآمدان سیاسی است. چند ایراد اساسی بر نظریه های توتالیتر وارد است. یکی اینکه این نظریه ها توجیهی به ایدئولوژی حاکم در کشورهای سوسیالیستی و تاثیر آن بر سیاستها و خط مشی های اقتصادی و اجتماعی نمیکند. مثلا "کاربرد ترور در نخستین مرحله انقلاب به پیروی از نظریه مارکس برای از میان بردن دشمنان طبقاتی کارگران و اجرای سیاستهای توسعه اقتصادی و صنعتی برای رشد و توسعه هر چه بیشتر نیروهای تولید در زیربنای اقتصادی جامعه بوده است که ممکن است در شرایط خاص با دیکتاتوری سرآمدان سیاسی همراه شود.

دوم اینکه، الگوی ارائه شده کاملا "جبهه ایستا" داشته و باین امر توجه میکنند که در طول زمان بخاطر فراگردهای صنعتی شدن و رشد شهرنشینی و توسعه مناطق حتی در اجتماعات سوسیالیستی مراکز متعدد قدرت پدید می آید و توده های مردم در گروه های گوناگونی که دارای منافع مشترک هستند گرد می آیند و کشاکشهایی میان این گروه ها پدید می آید که در تعیین خط مشی ها و سیاستها تاثیر زیاد میگذارد. بنابراین نمیتوان از توده های بی شکل و بی هدف و پراکنده در اجتماعات سوسیالیستی سخن گفت.

زیر نویس

۱- این من چکیده و اقتصادی است از کتاب:

David Lane, The End of Inequality? Stratification
under State Socialism, penguin, Harmondsworth, 1971.
ترجمه مهرداد رهسپار